



# ما اطلاع فاقوی سیاستمداردهایم

## وضعیت روشنفکری در ایران در گفتار کوریا حسین کچوییان خائیک و علی رضاشادجایی

با آن می گذرم و وارد این بحث نمی شوم. به نظر من با دو خصیصه می توان «روشنفکر» را تعریف کرد: یکی آن که دغدغه یافتن حقیقت داشته باشد و دوم آن که نسبت به این دغدغه «متعهدانه» برخورد کند و تلاش برای کشف دردها و آلام جامعه خود را وجه همت خود قرار دهد یعنی از آلام بکاهد تا حقیقت آشکار شود. من به این دلیل این دو مقوله را کنار هم قرار می دهم که یافتن حقیقت می تواند یک «دغدغه فردی» باشد کم نیستند کسانی که زیاد می خوانند و بسیار می دانند اما این دانستن و خواندن در چرخه مسائل اجتماعی قرار نمی گیرد از طرف دیگر برخی هم ممکن است دغدغه هایی برای برطرف کردن مصائب داشته باشند بی آن که در پی دانستن باشند و بخواهند نگاه خود را نسبت به واقعیت اصلاح کنند. در این باب دکتر شریعتی، مقایسه خوبی را بین پدرش و عمویش انجام می دهد. مرحوم عموی ایشان، فرد فاضل و ملایمی بود ایشان در نقد رفتار عمومی گوید: «او به سبزه رفت و وقت خود را به خواندن و تحقیق گذراند اما اثر محدودی از خود به جای گذاشت. در حالی که پدر او هر چه می دانست برای اصلاح مشکلاتی که در جامعه می دید به کار می برد. رجایی: یا توجه به مقدماتی که دکتر خائیک فرمودند و کشف حقیقت و کنجکاری را خصایل عمده روشنفکری به شمار می آورند. به جهت آن که بحث های تئوریک راجع به مفهوم «روشنفکری» وجود دارد من اجمالاً در حوزه بحث هایی که به آن تعلق خاطر دارم شرحی در باب آرزو «گرگشتی» و روشنفکران ارگتیک ارائه می دهم.

در مفهوم «نظم موجود» و صورت بندی ایندولوژیک آن در حوزه نظم بورژوازی و دولت بورژوازی مدرن، روشنفکران ارگتیک در چنین نظامی و طبقه ای، یک نوع مسلمندی

باشد خائیک: من از شما برای آن که یکی از مسائل مبتلابه حوزه اندیشه سیاست و جامعه را مطرح کرده اید تشکر می کنم. پرداختن به این مسأله به معنای آن است که اثر یک سرمایه و فرصت در کشور مستفاده شود و روشنفکران و موقعیت های تاریخی-سیاسی و اجتماعی بهره بیشتری به دست آید. رویکرد به این مسأله و بررسی جوانب آن، فرصت ها و تهدیدها را می شناسد. گام کوچکی است برای آن که اندیشه انتقادی و راهبردهای آن را در جامعه به پیش ببریم. وقتی مشکلی دشوار جلوه می کند عوامل فراوانی در آن دخیل شناخته می شوند و هر یک از دلایل می تواند درست باشد و در عین حال کامل هم نباشد. درباره مسأله ای که شما به آن اشاره کردید روشنفکران را می توان «حکیم یانی» فرض کرد و توأماً جامعه و حتی حکومت را هم می توان به این عنوان متصف نمود. در حالی که اگر در یک وجه انتقادی به تقابلاً بپردازیم طبیعتاً نقاط قوت وضعیت مشخص می شود. این چند کلمه را به عنوان مقدمه و دستگرمی گفتم تا دوستان عزیزم دکتر کچوییان و دکتر رجایی هم وقت داشته باشند که فکر کنند چون من باید فکر کرده سخن بگویم کچوییان: خب این خودش یک قضیه روشنفکرانه است.

خائیک: باین مقدمه گمان می کنم بتوان سلسله مباحثی را مطرح کرد و به جای آن که در یک جلسه و توسط ماسه نفر مطالب شکافته شود در جاهای دیگری، حتی غیر از خردنامه همشهری، به این مسأله از زاویه نگاه متفاوتی پرداخته شود. اگر بخواهیم روشنفکری را معنا کنیم و به این بپردازیم که ما چه کسانی را در این کشور به این عنوان می شناسیم، من از تعریف کلاسیک مرتبط

آن چه که می خوانید گفت و گویی است با دکتر حسن کچوییان، استاد جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دکتر هادی خائیک، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی و دکتر علیرضا رجایی، مدرس علوم سیاسی. در این گفت و گو به طور مشخص، در باب آن چه که شرح آن رفت، به گفت و گو نشستیم و حتی المقدور برای آن که بحث های نظری درهاله سیاست روز صره مستور نماند، از تأکید بر مصادیق سیاسی پر هیز کردیم. آن چه که آخر الامر نمود یافت، قابلیت آن را دارد که در تبارشناسی اندیشه روشنفکری ایرانی و هم چنین تطبیق وضعیت فعلی یا ما به ازاهای تاریخی-فکری مورد استناد قرار گیرد.

جلسه بحثی که برای این جلسه انتخاب شده است، تحلیل وضعیت معاصر روشنفکری ایرانی اعم از وجه سکولار و صیغه دین مدارانه آن است. فی الواقع این مقوله، از آن جا اهمیت می یابد که ما به طور مشخص در سال جاری، شاهد بودیم که روشنفکری ایرانی جدای از ماهیت تئوریک خود، وارد هواد عمل سیاسی شد. پس پرداختن به این امر پیش از پیش اهمیت می یابد. من برای آن که محورهای دیگر بحث به خوبی منقح شود، در ابتدا مایلیم برای شروع، هر یک از حاضران، تعریف و نظرگاه خود را نسبت به مفهوم «روشنفکر» بیان کنند. اساساً «روشنفکری» چیست و به چه کار می آید و چه نقشی در جامعه بر عهده می گیرد. این می تواند مقدمه خوبی برای ورود به محورهای دیگر بحث

سپند میرقادی بحث در باب روشنفکری همیشه به مثابه همسوز روز و قابلیت بسط مفهومی و نقد تئوریک را دارد. چه، روشنفکری وطنی به موازات آن که از عقاید عامه می گریزد، می کوشد در وقایع سیاسی و نه اجتماعی که به وسیله همین «عامه» حادث می شود، مشاء اثر باشد و به عامه راه را بنمایاند. در سالی که گذشت می توان گفت روشنفکری معاصر هنوز در بهت شکست تاریخی نخبگان و پیروزی حیرت آور عامه در انتخابات ریاست جمهوری به سر برد. در سال ۸۵ روشنفکرانی که صرفاً در عرصه مطالعات تئوریک تلاش می کردند، کمتر سخن گفتند و نگاشتند، اما «فعالان سیاسی» که صیغه روشنفکرانه ای داشتند تمام عیار وارد مبارزات و جدل های سیاسی شدند و به نقد «پوپولیسم» و عامه گرایی پرداختند که هائیکست آن بزرگ های رای انتخابات بود. اگر چه مفهوم نگون بخت پوپولیسم هم به ید قاهره سیاسیون از معنای تئوریک خویش تهی گشت و ابزار طعنه های سیاسی ای شد که بی تردید، همانند واژگانی چون محافظه کار و لیبرال باید عضای مذاقه تئوریک در باب آن ها را به لقای محاورات روزمره سیاسی بخشید، اما همین امر بار دیگر نشان داد که «سیاست روزمره» تا چه حد بر اندیشه های روشنفکرانه تأثیر نهاده و حتی مسم مهلکی برای مطالعات نظری شده است. از این پس دیگر نمی توان در باب پوپولیسم به بحث و فحص صرفاً نظری پرداخت؛ چرا که بی گمان اذهان متوجه یک مسأله سیاسی می شوند نه یک گزاره تئوریک.



فکری و ایندوژیک انجام می‌دهند و نظم موجود را بدل به یک نوع «خوداگاهی» می‌کنند به همین جهت در یک متن جامعه‌شناسی سی. سیاسی، «روشنفکری» نقطه دیگری هم دارد که همان مضامین ایندوژیک است که باز تولید می‌کند و اصولاً نظم و دستکادهای ایندوژیک که دولت‌های مدرن دارا هستند توسط روش‌شناسان به نقد کشیده می‌شود یعنی روش‌شناسان در چنین نظمی از معیارس و دانش‌گانه‌ها رخ می‌نمایند و نظم موجود را باز تولید کرده و کار کردهای آن را افزونی می‌بخشد خندای سوری دیگر گرامشی به روش‌شناسان - تنی اروپا که در حوزه کلیسا قرار دارند اشاره می‌کند و آن‌ها را کشگران «باز تولید نظم فئودالی» به شمار می‌آورد.

در شرایط متعارف، روش‌شناسی تا حد زیادی در معنای مارکسی-گرامشی توجیه کننده نظم موجود است اما در بحث‌هایی که متأخران به آن اشاره کرده‌اند برای روش‌شناسان یک جنبه ضدیت با نظم موجود در نظر گرفته‌اند یعنی آن عبادی که نظم موجود را زیر سؤال می‌برد و حاملان آن «روش‌شناسان ناراضی» هستند به علت آن که در سنت مارکسیزم اعتقاد بر آن است که نظم سیاسی-اجتماعی موجود ناقصی حقیقت است و حقیقت یک مضمون تضمینی است نه انتزاعی این روش‌شناسان معتقدند که کشف حقیقت منوط به دگرگونی وضع موجود است چون به زعم آنان حقیقت در واقع در یک پراکسیس اتفاق می‌افتد بنابراین این روش‌شناسان که عقایدشان معطوف به یک عمل براندازانه نسبت به وضع موجود است را می‌توان در چارچوبی که دکتر خلیجی ارائه داده یعنی روش‌شناسان طالب حقیقت، بررسی کنیم. اما این حقیقت را باید از حقیقت‌های فلسفی و کلامی متفک نمود به طور کلی، معتقدیم بحث روش‌شناسی، بحث پیچیده‌ای است و برای آن که ما بتوانیم در این جلسه مبانی آن را مشخص کنیم باید به سنت‌های تئوریک که آن تعاریف از آن منبعث می‌شود وفادار باشیم که پنده به طور مشخص به آرم گرامشی اشاره کردیم و در چارچوب آن این مفهوم را درک می‌کنیم.

کجویان: من از بحثی که ترتیب داده‌اید تشکر می‌کنم هر چند که ما به حدی از این قضیه سخن گفتیم که به نظر می‌رسد تکرار آن خسته کننده باشد من در این بحث مشکلی را می‌بینم که از آن آغاز می‌کنم مشکل آن است که ما به نحوی مقولات و مفاهیم را تعریف می‌کنیم که ایجاد ابهام می‌کنند و اختصای تاریخی مقوله را می‌پوشانند و نمی‌گذارند آن اختصایات به خوبی ظاهر شود ببینید من بر اساس همین مسأله‌ای که در جلسه گفته شد یک سری احادیثی نقل می‌کنم که مطابق با این احادیث «علمای اسلامی» در واقع همان روش‌شناسان هستند مثلاً در حدیث آورده شده است که عالم بلا عمل مانند یک کمان بدون زه است یعنی در علم دینی «عمل» مهم است یا تعبیر دیگری که در باب علم دینی وجود دارد و به نوعی تپید ایندوالی است «آن کسی که انتفاع از علمش برده نشود، عالم نیست» یا در فیهی بین «علماء» و «عباده» گفته‌اند «عالمان سستی می‌کنند گنیم خود را از آب بکشند اما علمای می‌گویند گنیم جسم را» یعنی این خصیصه علم، نفع و دغدغه جمعی نشانی

بسیار مهم است در باب حقیقت‌گرایی هم اصلاً ازومی نمی‌بینیم که بحث کنیم فرض مسلم آن است که علما باید در تکاپوی حقیقت باشند چه موازات همین جهت گیری، ما در باب تبعیت از علما داریم که تبعیت از علمای بکنید که هم بد خلوا فی الدنيا، پرسیدند: تحول در دنیا چیست؟ گفتند: تبعیت از دولت و قدرت است آن جایی که علما به دنبال قدرت و حکومت‌اند ورود به دنیا کردند و از موضع دین خارج شدند پس آن علما علمایی که ما مطالب آن هستیم نیستند اگر این احادیث را که در باب علما گفته شده و بر اساس آن دین حقیقتاً آن‌ها را به عنوان «عالم» قبول دارد کنار هم قرار دهیم، به نظر می‌رسد که همان مفهوم روش‌شناسی می‌یابد اما این موضوع کلاً قابلیت طرح دارد که چه موضوعیتی وجود داشته که تعبیر جدیدی رخ نمایانده و بر سر آن این همه نزاع در مملکت برین همان‌هایی که به لحاظ دینی عالم‌اند و این مجموعه جدید، حادث شده است.

اگر روش‌شناس کسی است که دغدغه حقیقت دارد و تمهید اجتماعی را مهم می‌داند و به حقیقت فی نفسه توجهی ندارد و به اعتبار نتایج و پیامدهای اجتماعی به حقیقت می‌نگرد نقد قدرت می‌کند و نظایر آن مطابق با این جهت گیری، تمام علمای حقیقتاً دینی شامل آن می‌شوند به نظر من این مشکلی است که ما داریم اگر بپذیریم نخواهیم با قضیه برخورد کنیم، بحث دیگر منفی است یعنی مسأله موضوعیت خود را از دست می‌دهد اگر مسأله «علمای دینی» است که حوزه بحث ما نیست، موضوع بحث افرادی خارج از این موضوع‌اند بنابراین هم به لحاظ متن اجتماعی جامعه و جهانی که «غیر غربی» است و هم به لحاظ خود متن تاریخی که این پدیده در آن ظاهر شده است یعنی غرب به نظر می‌رسد باید تعریفی ارائه دهیم که اجازه ورود به بحث را بدهد.

از این جهت، من معتقدم دو گونه ورود به بحث وجود دارد تا باید معنای عام آن را بگیریم که ذکر چنین باشد مشکلی وجود ندارد و من می‌توانم با همه همراه شوم این که مثلاً بگوییم روش‌شناس کسی است که تفکر می‌کند و بر حسب تخصص او روش‌شناسی را معنا کنیم آرون و همین طور جلال آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روش‌شناسان» چنین تعریفی را ارائه کرده‌اند که مطابق با آن از بودا و شمن و سحره که به ذهن می‌زداختند می‌شوند روش‌شناس. بر همین اساس ما باید دعوی خاص تری را مطرح کنیم که موضوعیت بحث را عیان کند تا معلوم شود از چه باید سخن بگوییم اما یک تعریف خاص وجودی که مشخصاً متن تاریخ غرب بر می‌آید یعنی قبل از آن که روش‌شناس مطرح شود مطرح است کسی که به اسم روحانیون مسیحی وجود داشته‌اند که روش‌شناسان خود را در قبال آن‌ها تعریف کرده به همین اعتبار عنوان خود را عوض کردند یک بحثی هم در باب رابطه وجود و آگاهی حائز اهمیت است که به این امر می‌پردازد که چگونه یک کلمه جدید، مبین ظهور حقیقت جدیدی در عالم واقع و متن اجتماعی است و چگونه کلمات و مفاهیم دفعتاً به یک شکل جدیدی ظاهر می‌شوند.

آئینه گرامشی به این مقولات نزدیک شده است تا آن تمایزات را درک کند اما در آراء او

یک لحاظ آشکاری وجود دارد من از سحره شمن و علمای دینی و روش‌شناسان جدید سخن گفتیم و به وجه مشترک آن‌ها اشاره کردم در عین حال معتقدم که هر کدام یک وجه خاص نیز دارند که برای تمایز قائل شدن میان آن‌ها باید به آن توجه کرد.

به نظر من سخن گرامشی کاملاً درست است اما مطابق با یک معنای عام‌تر این نظریه در ذیل آن مطرح می‌شود روش‌شناسان کسانی هستند که کلر معنا بخشی جمعی را به زندگی و حیات برعهده می‌گیرند این امر وجه عام آن‌هاست از این حیث حتی پیامبران هم در قضا به می‌کنند روش‌شناس به حل و فصل معضلات جمعی و توجیه و جهت‌دهی به «نظم معنایی» زندگی و رفتار می‌اندیشد امری که گرامشی هم در باب روش‌شناسان از گانتیک به آن می‌پردازد و می‌گوید روش‌شناس به «نظم اجتماعی مسلمان اجتماعی موجود» بعد ایندوژیک می‌دهد و نسبت به آن آگاهی ایجاد می‌کند.

اما وجه خاص روش‌شناس که آن را از گروه‌هایی که همین کار را انجام می‌دهند جدا می‌کند چیست؟ در وجه عمومی، تمام کسانی که کار معنا بخشی را وجه همت خویش قرار می‌دهند تمهید و دغدغه جمعی دارند اما در عین حال حمایت از «نظم موجود» هم وجود دارد چرا که روش‌شناس نباید از موا نقد باشد بلکه در مفاصل از تاریخ، این امر برعهده او است اما به همان وجهی که روزی در نقد روش‌شناسان چپ می‌گوید روش‌شناسی فقط نقادی نیست بلکه باید در مواقعی که سیستم موجود دفاع کند روزی در این باب معتقد است که روش‌شناسان متوجه نبودند سیستم لیبرال دموکراتیک چه دستاوردهایی داشته است پس این خطای رایجی که متضمن آن است که روش‌شناسی را زامبا با ناراضی بودن و نقد در تلازم و همبستگی است محلی از اعراب نمی‌یابد اما خصیصه خاص روش‌شناسی و آن چه که او را از عالم دینی متفک می‌کند به نظر من تقید او به «نظم سکولاریستی» است همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم کار مشترک روش‌شناسان معنا بخشی به زندگی جمعی است اما این معنا بخشی از کدام منظر و از کدام مرجع انجام می‌گیرد و از کجا الهام می‌گیرد؟ این جا است که مسیرها از هم جدا می‌شوند و مشخص می‌گردد که مرجع معنا بخشی در مورد روش‌شناسی یک مرجع خاص است که با تجدد و مدرنیته مرتبط است.

مشکل ما این تعاریفی که ارائه شده می‌توان به محورهای دیگر بحث نیز پرداخت تا این جا مشخص شد که هر یک از حاضران نسبت به مفهوم روش‌شناسی چه تلقی و درکی دارند اما بالاخره روش‌شناسی و روش‌شناسی فارغ از بعد زمانی و مکانی، ابزار اجرایی شدن ایده‌هایش، «جامعه» است. اگر آراه و عقایدی و درکی از مساحت اجتماعی جامعه خویش دارد و معتقد است جامعه او باید در مسیر تازه‌ای گام بردارد یا از خصیصه‌های خود عدول کند حوزه عمل او بالاتر دید، توده‌های مردم است. اما در باب روش‌شناسی ایرانی نکته جالبی وجود دارد روش‌شناسی ایرانی همواره در گریز و ستیز یا عقاید مردم به سر برده است. البته این امر در مصداقی مانند روش‌شناسی دینی کمتر است اما وجود دارد در این جا من اصلاً قصد

ندارم که داور روش‌شناسی انجام دهم و بگویم عقاید مردم صحیح است یا غیر صحیح. اما بالاخره یک انفکاک دائم بین آراه روش‌شناسی که توده‌ها همیشه وجود داشت، چه در روش‌شناسی دینی و چه سنتخ عرفی آن، اما در عین حال یاز هم روش‌شناسی ایرانی توقع دارد به همه این تخالف ورزیدن با عقاید عمومی، جامعه به او گوش فرا دهد و نسخه‌های تجویز شده او را استعمال کنند چگونه می‌توان این امر را تحلیل کرد؟ چگونه است که روش‌شناسی وطنی همواره بر این پرسش بنیادین خویش ملتزم بوده و توانم توقع حمایت اجتماعی از خود را داشته است آیا اساساً این مقوله یک وضعیت پارادوکسیکال را سامان نمی‌بخشد که در نهایت به یک بی‌تجاری تئوریک و پراکتیک منجر می‌شود؟

خانیکی: من بر این امر تاکید کردم که روش‌شناس باید دغدغه حقیقت داشته باشد و به کاستن رنج‌های جامعه التزام نشان دهد پس قطعاً در این تعریف «عالمان دینی» هم قرار می‌گیرند در واقع ما نمی‌خواهیم بحث خیلی باز و آکادمیک را سامان دهیم که بر اساس آن مشخص شود هر یک از ما در درون کدام مکتب قرار می‌گیریم که آیا دوره تاریخی‌اش گذشته یا نگذشته است؟ در حقیقت باید از یک پس زمینه تجربی که آن را لمس کرده‌ایم بهره ببریم ببینیم وقتی من و شما از روش‌شناسی سخن می‌گوییم فوراً مسأله شریعتی پیش می‌آید و وقتی که نام شریعتی آورده می‌شود من می‌بینم این سخن که روش‌شناسان آراه و عقایدشان تودمی می‌شود یا نمی‌شود را نمی‌توان به عنوان حکم قطعی ایراد کرد در برخی از مقاطع دکتر شریعتی خیلی غریب می‌ماند و در مقطعی کتاب‌هایش پر فروش‌ترین است هم اکنون به راحتی می‌توانیم تشخیص دهیم که در فراز و فرودهایی که تاریخ معاصر ما داشته است شریعتی همواره مانده است بر اساس این امر، من با یک نگاه تئوریک-تجربی به مسأله می‌نگرم و صورت مسأله‌ای را برای آن که به نظرات دیگران بپردازم، در چند محور عرض می‌کنم.

گاهی از روش‌شناس مفهومی به ذهن متبادر می‌شود که آن جنبه تمهید در آن یافت نمی‌شود در گفتمان انقلابی، کار روش‌شناسی یعنی کار بلا استفاده یعنی یک عده‌ای سرگرم گفتگو.

قدری: فلسفه قدری ز شعر ناب آن‌گاه شمای از تمهید و ضد آن بدش کمی چنل و آن‌گاه رختخواب این یک نگاه از منظر انقلابی است با امروز شما با مدیران و تکویران‌ها صحبت کنید کار روش‌شناسی یعنی حرف‌های کلی و ابوالقایی زدن که از آن چیزی در نمی‌آید یا نگاهی که در حوزه غیر دینی موجود است و می‌گوید روش‌شناسی اصلاً نباید دیندار باشد و اثر دین داشته باشد اصولاً روش‌شناسی به حساب نمی‌آید یعنی مشخصه اصلی آن باید عدم تقید به مذهب باشد یا برخی معتقدند روش‌شناسی یعنی کسی که به پلورهای دینی جامعه خود پایبند نیست مثلاً خوبی که دکتر کجویان در همین باب به آن اشاره کردند این بود که همیشه روش‌شناس در «التزام

به نقد وضع موجود» تعریف می‌شود یعنی اگر در تأیید وضع موجود سخن گفت یا آینده‌پنداری نمود از حوزه روشنفکری خارج می‌شود.

همین موارد نشان می‌دهد که پس‌زمینه ذهنی ما به دلیل تجربه‌ای که داریم یک تیپ ایدئال یا سرمشق عملی از روشنفکری را پیش روی خود قرار داده که معیار فضیلت باشد که ما این که در سؤال شما نیز همین امر مستتر بود. در واقع آن چه نمود یافته این است که به میزانی که روشنفکر نام‌سویی و مخالفت می‌کند روشنفکر تر است من معتقدم این تفسیر پنداری‌هایی که هر یک تباری دارد یا صرفاً حوزه‌های آکادمیک آمده و چنانچه ما در یا از حوزه‌های سیاسی رخ عیان کرده‌اند اما در عمل محقق شده است و یا از مواضع درونی خود روشنفکری بیرون تراوده‌اند و در وادی عمل جایگاهی نیافته‌اند.

اگر این مرزها را نقد کنیم فکر می‌کنم صورت مسأله‌ای را که شما ارائه دادید می‌توان این گونه تعبیر نمود که در ایران، یک گسست کاملاً آشکاری بین سه حوزه‌ای که در هر سه تعریفی که دکتر کجویان، دکتر رجایی و بنده از آن‌ها داریم می‌توان آن را تشخیص داد، وجود دارد یعنی سه حوزه «اندیشه»، «حوزه سیاسی» و «حوزه آکادمیک». به دلیل آن که بین این سه حوزه دلد و ستند و پیوندی وجود نداشته، روشنفکری به جای آن که تعریف ایدئالیستی و نقش ایدئالیستی برای خود بیابد، به صورت «سلسلی» نمایان شده است. مرحوم آل احمد می‌گوید هیچ ادیب و شاعر برجسته‌ای از دانشکده‌های ادبیات ما بر نخواست است این سخن به عنوان یک «طرز واقع» چندان نادرست نیست اما به عنوان یک ضرورت و یا یک نقیض، می‌شود که ادیب و شاعر برجسته‌ای از دانشگاه بر نخیزد یعنی می‌توان ادعا کرد کسی ادیب‌تر است که کمتر فعالیت دانشگاهی داشته باشد. الان ما در دانشگاه‌ها شاهد هستیم که تعریف آکادمیسین این است که کمتر دغدغه مسائل سیاسی به معنای امر عملی و روزمره داشته باشند یعنی به میزانی که به این حوزه وارد می‌شود گویا از آکادمیک بودنش کم می‌شود. این مقوله می‌تواند عوامل مختلفی اعم از اجتماعی و فرهنگی یا سیاسی داشته باشد ولی این که چه طور می‌شود در جامعه افتراق یافته امروز که می‌شود کسی سیاسی باشد و کار علمی هم انجام دهد و بین آن‌ها توازن ایجاد کند به این امر متصف می‌شود چنانچه سؤال است.

به نظر من آن ناهماهنگی و تخلفی که شما به آن اشاره کردید از همین جانشناخت می‌گیرد که هر کدام از اصلاخ مقوله‌ای که شرح دادم، از ارزش کاسته می‌شود یعنی سیاست‌ورزی که مینا و پایه علمی و مینایی را لحاظ نکنند یا از آن طرفه عالمی که خیلی «مسأله محور» باشد و به مقولات دیگری بی‌توجهی کند هر دوی این‌ها یک بستر و زمینه فرهنگی را ضایع می‌دهد که در آن نمی‌توان بین این دو محور پیوندی برقرار نمود که نهایتاً مشکل ساز است. در نتیجه آن امری که شما گفتید که چگونه است که روشنفکر به مخالفت صرف می‌افتد یا غیره مردم را نمی‌فهمد نمود می‌یابد البته تاکید می‌کنم معنای متعهد بودن روشنفکر این نیست که عوام باشد و به دنبال هر چیزی که در چشم‌عاش است بيفند باید نقد کند. اما سؤال این است که آیا می‌فهمد ماهیت یک پدیده اجتماعی چیست که نسبت به آن

نقادی می‌کند یا نه؟ کلیتاً من معتقدم این گسست می‌تواند بین این سه حوزه وجود دارد باعث شده است که روشنفکری در یک فضای منزوی در این سه حوزه باشد.

رجایی: ما به بحث‌های متفاوتی در توضیح نقش روشنفکر در رسم البته می‌توان این سنت‌ها را با هم مواجهه داد اما من سعی می‌کنم با یک متد جامعه‌شناسی بسیار سی‌ساله شما را به هم به طور کلی رابطه روشنفکر یا توده‌های مردم تا حد زیادی برگرفته از یک هست لنینی است که در آن روشنفکران طبقه متوسط، در نتیجه تا انقلاب‌های مورد انتظار به این نتیجه رسیدند که باید یک نوع سازماندهی فکری-سیاسی نسبت به طیف‌ها فرودست نشان دهند در حوزه‌هایی که به طور مشخص یا انقلاب‌های دهقانی صورت گرفت یا انقلاب‌های سوسیالیستی (که در کشورهای سرمایه‌داری به نتیجه نرسیده) این امر بارز بود بنابراین اصل، رابطه روشنفکر با مردم یک رابطه الزام‌آور نیست یعنی لزومی ندارد

که حتماً روشنفکران با مردم یک ارتباط سیاسی یا ارتباط کاملاً مشخص قابل رؤیت کسب کنند هر چند که اگر این اتفاق بیفتد امری غریبی نیست که ما این که در سنت‌های انقلابی این امر رخ داده است اما آن چه که در ایران به وقوع پیوسته عبارت از این است که روشنفکری بعد از انقلاب مشروطه در نتیجه برنامه‌های نوسازی پهلوی اول و دوم اتفاق افتاد و حاصل آموزش‌های مدرن و ضرورت ایجاد طبقه متوسط شهری بود.

کجویان: آقای دکتر شما برای آن اختلاف ماهیت هوسازی قائل هستید؟ رجایی: بله کاملاً نوسازی بود اما نوسازی‌هایی که ناکام

ماند این سخن از نوسازی مستلزم حمایت از طبقه شهری بود که روشنفکران غالباً از آن برآمده بودند ولی ناکام ماند همان‌طور که آقای خلیجی گفتند نمی‌توان گفت که همیشه روشنفکران با توده‌ها بیگانه بوده‌اند که موفق‌ترین آن‌ها از این حیث دکتر شریعتی بود البته من سعی می‌کنم کاملاً کنتاداً تمرا اکثر بگذارم و از موضع بیرونی به تحلیل بپردازم، هر چند که تعلقات ذهنی را نمی‌توان پنهان کرد پس اگر رابطه روشنفکر یا توده مردم نوعی از توفیق به شمار آید به نظر نمی‌رسد از این منظر موفق‌تر از مرحوم شریعتی داشته باشیم بنابراین می‌بینیم در مقاطعی روشنفکران توانستند رابطه قابل قبولی با توده‌های مردم کسب کنند و حتی سازمان‌های روشنفکری دینی در پیش از انقلاب که عمده‌ترین آن سازمان چریکی مجاهدین خلق بوده موفق شد در بین توده‌های مردم عضوگیری کند مجاهدین توانستند از خرده‌بورژوازی سنتی و کلاس‌های خرده‌پا و حتی طبقات کارگر عضوگیری کنند بنابراین در برخی مقاطع تاریخی این ارتباط وجود داشته، اما با موانع جدی مواجه بوده چرا که محل باز تولید این سخن از روشنفکری یعنی طبقه متوسط اصولاً در مقاطع حساس با رژیم مطلق در تمارض قرار می‌گیرد و تا زمانی که این طبقه متوسط و رژیم مطلق نتوانند به یک همگونی برسند تا باز تولید



**کجویان:**  
**خصیصه خاص روشنفکری و آن چه که او را از عالم دینی منفک می‌کند: تقیید او به «نظم» سکولاریستی است**

ایدئولوژیک از طریق اهرم حکومت عمومیت پیدا کند، اندیشه روشنفکرانه خیلی عمومیت نمی‌یابد. اما اصولاً این روشنفکری از لحاظ جامعه‌شناسی، روشنفکری شهری است نه روشنفکری دهقانی یا چریک‌دوگر.

اتفاقی که در ایران می‌افتد عبارت از این است که مجموعه تلاش‌های روشنفکری به ویژه سنت روشنفکری دینی توسط مهم‌ترین نهاد ایدئولوژیک در ایران، یعنی نهاد روحانیت باز تولید اساسی می‌شود. به همین جهت دستاوردهای روشنفکری ایران و مشخصاً روشنفکری دینی، نهایتاً در یک دستگاه ایدئولوژیک بزرگ‌تر و تاریخی‌تر و تومندی باز تولید می‌شود که آن روحانیت است و در قیام سال ۵۷ یک پیوند از گتیک با مردم کسب کرد پس تا کلمی روشنفکران طبقه متوسط شهری در هم سویی با مردم به لحاظ جامعه‌شناسی، ناکامی برنامه‌های نوسازی و مقاصد‌های خودنوسازی بوده است. مجموعه‌ای فکر می‌کنم به آن معنایی که برای روشنفکر شرح دادم، «روشنفکری شهری» در ایران کاملاً رو به گسترش است و مفاهیم و ایدئولوژی و نگاه او به نظم لازم و نظم سیاسی که قرار هست به تدریج استقرار یابد کاملاً عیان است ولی اگر آن معنای روشنفکری که در یک پراکسیسم به دنبال حقیقت است و می‌خواهد حقیقت را تعیین در نظم اجتماعی-سیاسی بکند، به این معنا روشنفکر همیشه دارای رابطه‌ای غنی با توده مردم بوده است. در همه جای دنیا هم این اتفاق افتاده یعنی روشنفکران ناراضی که وضع موجود را در هم می‌ریزند و می‌خواهند عالم دیگری بنا کنند به طور کلی حوزه‌های محدودی را پوشش

می‌دهند. اما روشنفکر اصولاً آن‌جا که به کار کرده‌های اجتماعی آن بر می‌گردد، صرفاً از حوزه اندیشه‌های نیست. کار کرد مشخصی در باز تولید نظم نوین و گسترش آگاهی متناسب با یک دوران اجتماعی سیاسی دارد.

آقای دکتر کجویان، با توجه به صحبت‌های دوستانه شما در این باب چه نظری دارید؟ در عین حال گویا مورد دکتر شریعتی، نقیض سخنان من در باب انفعال روشنفکران از توده‌ها بوده چرا؟ کجویان: خیر، نقیض نیست من دلایل آن را عرض خواهم کرد. همین مباحثی که آقای دکتر خلیجی و دکتر رجایی مطرح کردند نشان داد که مسیر که من گفتم، مسیر درستی در باب مواجهه با این مسأله است. در هر دو سؤال شما هم این امر مشخص شد. ببینید آقای خلیجی می‌گویند مردم روشنفکری را ضد دین می‌فهمند و دکتر رجایی می‌گویند مردم آن را نقد به شمار می‌آورند.

خانیکی: من نگفتم ضد دین می‌فهمند کجویان: نه به طور معمول وقتی می‌گوییم روشنفکر-خانیکی: من گفتم گروهی آن را بدین نحو تعریف می‌کنند کجویان: وقتی شما می‌گویید روشنفکر، هنوز هم ما باید تلاش کنیم و بگوییم که

روشنفکر لزوماً نقد نیست و لزوماً نباید انقلابی باشد. هنوز شما گمان می‌کنید که روشنفکر یعنی تمهد اجتماعی داشتن، اما لزوماً معنای خاصی از تمهد روشنفکر در بیان بحث‌های مرتبط با آن وجود ندارد. همین امر نشان می‌دهد که این تعبیرات معنایی که ما بار این لفظ کردیم، در جهت درست نبوده است. در عین حال ممکن است بخواهید معنای جدیدی از روشنفکری بدهید و بگویید ظرف‌های مکتبی و زمانی و تالی‌ها از روشنفکری متفاوت است که من با آن مشکلی ندارم. وی همین سردم از روز اول آن را بدین نحو فهمیدند که مقابل عالم دینی است یا عالم دینی به او دید خاصی داشته و این امر هم اکنون چنانچه اقتضا تا جایی که اگر ما بخواهیم معنای جدیدی از روشنفکر ارائه کنیم باید آن‌ها را نقد کنیم این امر نشان می‌دهد که روشنفکر به لحاظ تاریخی به آن نحوی که در پست‌های اجتماعی خاص ظاهر شده، یک معنای مشخص و خاصی دارد و از دل همین روشنفکری همیشه سبزی داشته و می‌خواسته که مردم دنباله رو باشند یا این که چرا مردم به آن اقبالی نداشتند. جواب من این است که روشنفکر با توجه به آن معنای تاریخی که شرح دادم، دقیقاً باید در سبزی قرار می‌گرفت و به همان دلایل هم مردم همراهی با آن نشان ندادند. مگر در یک وضعیت خاصی که آقای دکتر رجایی آن را توضیح دادند.

از آن جهت که کارکرد اصلی و وجه عام روشنفکری معنای بخشی است این خصیصه روشنفکر به معنای خاص تاریخی خود را می‌سازد. روشنفکر کسی است که از منظر معنایی تجدد و عقلانیت و ارزش‌های غربی، تلاش می‌کند جهان را فهم کند و معنا دهد و متناسب با آن، جهان اجتماعی مطلوب خود را ایجاد کند. روشنفکر ضمن آن که کنش معنایی خود و باز تولید نظم اجتماعی را انجام می‌دهد، لزوماً به باز تولید نظم موجود دست نمی‌یازد. ممکن است نظمی را تولید کند که موجود نباشد، یعنی اگر قرار بود باز تولید کند، هیچ وقت این ویژگی نفی و ستیز، وجه اصلی روشنفکری را نمی‌ساخته روشنفکری در سبزی تاریخی خود در غرب یک مرجع معنایی جدیدی مانند لومانیسم و عقلانیت غربی را اخذ کرد که به اعتبار آن مراجع معنایی در تقابل با نظم قبلی قرار گرفت. روشنفکری ایرانی در واقع خودش را در چار چوب این منور الفکری تعریف کرده و می‌کند و مراجع معنایی او نیز دقیقاً همان‌ها بود. به همین دلیل اولین منور الفکرها تا آخرین آن‌ها در تقابل با نظم معنایی جامعه ما قرار می‌گیرند از آخوندزاده و ملکم و طالبوف و کسروی تا جلال آل احمد و شریعتی و هر کس دیگری، مسأله و مشکل اصلی این نظم معنایی موجود می‌شود یعنی با علشورا و محرم تفکر شیعی سبزی پیدا می‌کند.

آقای دکتر، برخی از آیات عظام در نقد اعتراضات از این نظم معنایی یا تاویل نادرست از آن با برخی از روشنفکران هم سخنی داشتند. کجویان: صبر کنید، به این مطلب هم می‌رسیم. نظم اجتماعی و معنایی که روشنفکری ما در پی آن است همان نظم اجتماعی غرب است و نظم معنایی که باز تولید می‌کند با وجه غربی قضیه تناسب دارد. پس به طور طبیعی هم با نظم اجتماعی موجود و هم با تلم کسلی که ایزرا ایدئولوژیک این





نظم هستند یعنی علمای دینی، به سبزی بر می خیزد

لذا این که چه طور می شود که در برخی از موارد مواضع آن ها به هم نزدیک می شود به هر میزانی که روشنفکری به این نظم معنایی موجود نزدیک شده یا توده مردم هم قربات کسب کرده است. اگر شما شریعتی را مورد موفق در نزدیک شدن به مردم می شنید علت آن این است که او با مردم یک وجه پیوندی داشته یعنی به طور مطلق نظم معنایی و ارزشی که تو نقد و باز تولید می کنی در قطب مقابل نظم موجود نیست در نتیجه به مردم و بعضی از علما نزدیک می شود اما نکته مهم این است که اتفاقاً پارهم مرحوم شریعتی، مورد نقد است حضرت امام (ره) می گفتند ایشان بد جای سرمایه گذاری کرده اگر در مردم سرمایه گذاری کرده بود بیشتر نتیجه می گرفتند البته این سخن امام (ره) مانند نقدی است که ما به سیدجمال وارد کردیم یعنی ممکن است صرفاً نقد استراتژیک باشد نه نقدی که ناظر به محتوای فکری ایشان است. مرحوم شریعتی به مرحله ای کاملاً هماهنگ با آن نظم نرسیده به همین دلیل هم ایشان یک «معضل» در تاریخ اجتماعی ما ماند یعنی یک عده ای هنوز در مجموعه اهل دین با وی مخالفت و عده ای هم با او موافق چون ایشان در لبه تیغ راه می رفتند از منظر کسانی که به او تعلق خاطر دارند شریعتی اندکی مانده تا یک متجدد کامل شود اما به دلیل تربیت و سوابق و مقولات گوناگون، این گام آخر را بر نداشت ولی شما می بینید بعد از مرحوم شریعتی، کسانی که به همان روال عمل می کنند، در فضای جدید اثر جمعه به دور می افتند و در تعارض با تفکر دینی و علما قرار می گیرند پس مطلقاً یا مطلقاً که شرح دادیم، روشن است که چرا این سبزی ایجاد شده است و در این میان، مورد شریعتی چگونه قابل فهم است.

روشنفکری خودش را فهمید و دریافت با چه کسی باید طرف شود

حکومت با توجه به مقولاتی که طرح شد، بحثی را مطرح می کند که در امتداد سؤال قبلی است. روشنفکری در ایران برای خود یک «نقش سیاسی» بیز تعریف کرده است و این نقش سیاسی حتی بر خسی از اوقات با ماهیت علمی اشخاص در تباين است. البته شاید در صفت ما کسبستی و چه غریب این امر نمود یافته باشد؛ مانند رژی دیبره یا حتی حاصلان جنبش می ۱۹۶۸ در فرانسه. اما قطعاً با وجه لیبرالیستی متضاد است. روشنفکری ایران، چه از منظر دینی و چه از نوع سکولار خود، غالباً بر ادغام نقش روشنفکری و سیاست ورزی تأکید داشته، بر همین اساس من این تعبیر را برای توصیف این امر به کار می بریم: «روشنفکر به مثابه فعال سیاسی». ما اگر از حیث مباحث تئوریک بخواهیم تقصیر را بررسی کنیم، آیا چنین چیزی اساساً ممکن است؟ یعنی به عنوان



**و جایی فعالیت سیاسی بودن ذات روشنفکری نیست، ولی «سیاسی بودن» به معنای گفتمانی بودن ذات روشنفکری است**

یک فعال مستقیم در مسیر کنش ها و واکنش های روزمره سیاسی قرار گیرد و اصلاً عضو حزب باشد؟ روشنفکری ایرانی همواره برای خود نقش سیاسی تعریف کرده، حتی در انتخابات ریاست جمهوری برخی از روشنفکران مستقیماً وارد عمل شدند در روشنفکری دینی هم می بینیم که در ائتلاف ملی - مذهبی و نهضت آزادی عملاً روشنفکران دینی، فعال سیاسی روزمره هستند. آیا این وضعیت سیاسی روشنفکران را می توان معیار سنجشی قرار داد برای دوری و نزدیکی از توده های مردم؟ یعنی همان روشنفکری که به برج عاج نشین و نخبه گرا معروف شده، وقتی که گام در عرصه فعالیت سیاسی می گذارد، این فعالیت هم منفصل از توده های مردم است؟ آقای دکتر خانیکی این مقولات را چگونه ارزیابی می کنید؟

و جایی: البته نمونه بارز «روشنفکر به مثابه فعال سیاسی» خود ایشان هستند خانیکی: که نه روشنفکر است و نه فعال سیاسی. من برای تسلط خاطر جمع مردی را بگویم: دوستی از دکتر غلامحسین صدیقی که جزء بنیانگذاران جامعه شناسی ایران و فعال سیاسی هم بوده، پرسیده بود: «استاد حال شما چطور است؟ ایشان گفته بود خیلی بدانه سیاست گذاشت بفهمیم علم چیست، نه علم گذاشت بفهمیم سیاست کدمل است»

کچو بیان: آقای دکتر صدیقی درستی را نقل کردند چون خودشان دقیقاً صدیقی همین سرنه آقای صدیقی را هم مانده امشان را دیدیم و نه سیاستشان را

خانیکی: ممنون! یعنی منظور تان این است که من هم نه علمم.

کچو بیان: نه تنها منظورم این بود شما هم بنا به اقتضای روید مشاور و معاون می شوید. خانیکی: البته نسبت به آن قضایای که شما شریعتی و کسروی را کنار هم گذاشتند، ما هم

بنا به همان اقتضای ایرانی نادر دور کار شویم کچو بیان: من تفاوت قائل شدم. خانیکی: حالا من وارد آن بحث نمی شوم. به نظر من می آید که در پرسش شما و هم صحبت هایی که مطرح شد، به نکته مهمی اشاره کردید و آن سنت های روشنفکری بود و این که آیا ما اصلاً چیزی به نام سنت و به عبارت دیگر ثباتت تجربه داریم یا خیر. مثالی زدید در باب شریعتی و روشنفکری دینی. شریعتی را باید نسبت به نسل قبل از خودش یعنی مرحوم بازرگان دید آقای بازرگان در آن فکری که می خواهید از تولید نظم اجتماعی یا حتی شبکه اجتماعی بگویم، یک روشنفکر دینی است که خیلی از قالب های دوره خودش را شکسته است. استاد دانشگاه هست شرکت هم تأسیس می کند، خیر نیز هست حزب هم ایجاد می کند و قس علی هذ یعنی مجموعه ای از نقش ها را تشکیل می دهد و در عین حال می بینیم ارتباط خوبی با روحانیت و مراجع نیز دارد پس اگر بخواهیم او را در سبزی سبزی کنیم، می بینیم در این سبزی نیست، اما سنت های او هم منتقل نشده است. من نمی خواهم فر

او و شریعتی انتقاد کنیم، اما می توان از بعد از شریعتی و بازرگان انتقاد کرد که این دیالوگ انتقادی بین این سه نسل برقرار نشد تا با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. باز نظر من چرا نباید به خاتمی به عنوان یک «روشنفکر» نگریست؟ به ایشان هم اگر بگویید روشنفکر، سریع واکنش نشان نمی دهد که نه من چنین نیستم، ولی از آن طرف به آن عصری که جوهر نظم اجتماعی می باشد توجه دارد. من مدعی نیستم جوهر نظم اجتماعی این است که هر چه عوام تر شوی به آن نزدیک می شوی. درباره این ترفی که شما در باب فعال سیاسی بودن روشنفکر از آن نادیده من فکر می کنم یک نقیصه ای در جامعه ما وجود دارد که آن نقیصه را هر کدمل از حوزستان بانگه خودی تخصص خود به آن می پردازند، کسی در حوزه جامعه شناسی و کسی در حوزه معرفت شناسی، اما من از یک منظر فرهنگی سخن می گویم بدون آن که اقتضای جز کار باشد یعنی چون از دولت بیرون آمدیم، روشنفکر نیستم در دولت هم که بودیم، نظرم همین بوده این را گفتم چون ممکن است دوری نسبت به من این طور باشد که در دولت که بود، متفاوت سخن می گفتم اما این طور نیست. من به دلیل ارتباطی که با شریعتی داشتم، هنوز هم فکر می کنم رویه و سنت شریعتی برای جامعه ما می تواند یک الگو و سرمشق باشد. او بی تاب و دردمند بود و دردمندی خود را لایه بندی نمی کرد. آن چه که من از او آموختم، این بود که به عنوان یک دانشجو با من چهار ساعت گفتگو کرد، آن هم در اولین دیدار و بدون شناخت قبلی، این منشی که برای جوان ۱۹ ساله چهار ساعت سخن بگوید و کارهای دیگرش را رها کند، بسیار مهم است. یا این وصف آن نقیصه ای که در جمله وجود دارد آن است که یک فقر و ضعف نگاه تفکیکی و اختراق پافتگی وجود دارد که نقش سیاسی و روش خفکرانه را توله می نهد. حد این نوع نگرش، به این که نیست نهادهای مدنی، الزام

این تعریف سلبی را فراهم نمی کند توجهی ندارد. اگر به این تقسیم کاری که من یرای مثال مطرح کردم، بی آن که بر نگاه فکری و رویکرد بازرگان تکیه کنیم، توجه شود خیلی از قضایا واضح می شود بازرگان معلوم بود در کارخانه کار فنی می کند، در حزب فعالیت سیاسی دارد و در دانشگاه درس می دهد، به رغم همه دشواری های این متد می تواند فاصله ها را کم کند و گرنه چون بین فرهنگ و دانش و سیاست نسبتی برقرار است هر یک که جدی گرفته نشود ولو به شکل صوری و نمایشی و جعلی، در یک جای دیگری بروز می کند. یعنی فرد ممکن است فعالیت سیاسی داشته باشد، بی آن که در نهاد سیاسی باشد یا کار فکری کند اما در یک جایگاه مشخص فکری قرار نگیرد

و جایی: در باب سؤال شما باید گفت که روشنفکری اصولاً یک مفهوم ایدئولوژیک است ولی گاه این مفهوم سیاسی در یک روشنفکر فعالانه نموده می یابد و گاهی اوقات هم خیر. از نظر من، اگر بحث های پارلمانی را دخیل بدانیم، هیچ بحث سیاسی وجود ندارد که در یک چار چوب وسیع گفتنی، صورت سیاسی یا نقش مشخصی در نظم یا ضدیت با یک نظم پیدا نکند. مثلاً طبیعتاً است که فردی مانند احسان طبری را نمی توان گفت که روشنفکر نیست در عین حال یک فعال حزبی تمام عیار است. همان طور که یولانزاس می گویند وقتی یک نظم دچار بحران هژمونی می شود و بحران نظم پدیدار می شود گرایش های روشنفکری ضد سیستم فعلی می شود. یعنی ضعف دولت بورژوازی که منتج از ضعف بورژوازی است پس این سطح از روشنفکری را منوط می دهم به دوران جدید که با دولت بورژوازی و شکل گیری بورژوازی اتفاق می افتد. در مقطعی در تاریخ یکصد ساله بعد از مشروطه که ما با بحران هژمونی دولت های مستقر مواجه بودیم، این بحران باعث می شد که جریان های ایدئولوژیک یا روشنفکران ایران همراه شود و روشنفکران میل بیشتری به فعالیت های سیاسی پیدا کنند تا آلترناتیو بی بری این بحران باشند.

بنابراین به میزانی که مادچار بحران هژمونی در دولت بورژوازی شویم و دچار ضعف تاریخی بورژوازی باشیم، به قول شما روشنفکر به مثابه فعال سیاسی نمود بیشتری می یابد. ولی روشنفکری اصولاً از نظر صاحب نظران با امر سیاسی آمیختگی دارد ولی این آمیختگی به قول ما، هم متأثر از ایدئولوژی های اتوپیا است و با «امر فاضلی» آمیختگی کمتری دارد و بیشتر ایدئولوژیک است. در واقع اتوپیا بودن و ایدئولوژیک بودن دو روی یک سکه هستند و روشنفکری که لحن مدنظر آنان با امر فاضلی نسبت کمی دارد، اتوپیا می شوند و بالطبع ایدئولوژیک تر می شوند. این وصف فعال سیاسی بودن به این معنا ذات روشنفکری نیست ولی «سیاسی بودن» به معنای گفتمانی بودن ذات روشنفکری است.

کچو بیان: یعنی این ادغامی که در ایران رخ داده و این فعال سیاسی روزمره یا فعال حزبی بودن.

و جایی: این امر در همه جای دنیا اتفاق افتاده همان طور که قبلاً گفتم به میزانی که دولت بورژوازی دچار بحران شود این فعالیت شدیدتر است. مثلاً در تلاش های سیاسی دولت های اروپایی قبل از جنگ های جهانی اول که جنبش های چپ سوه چالستی

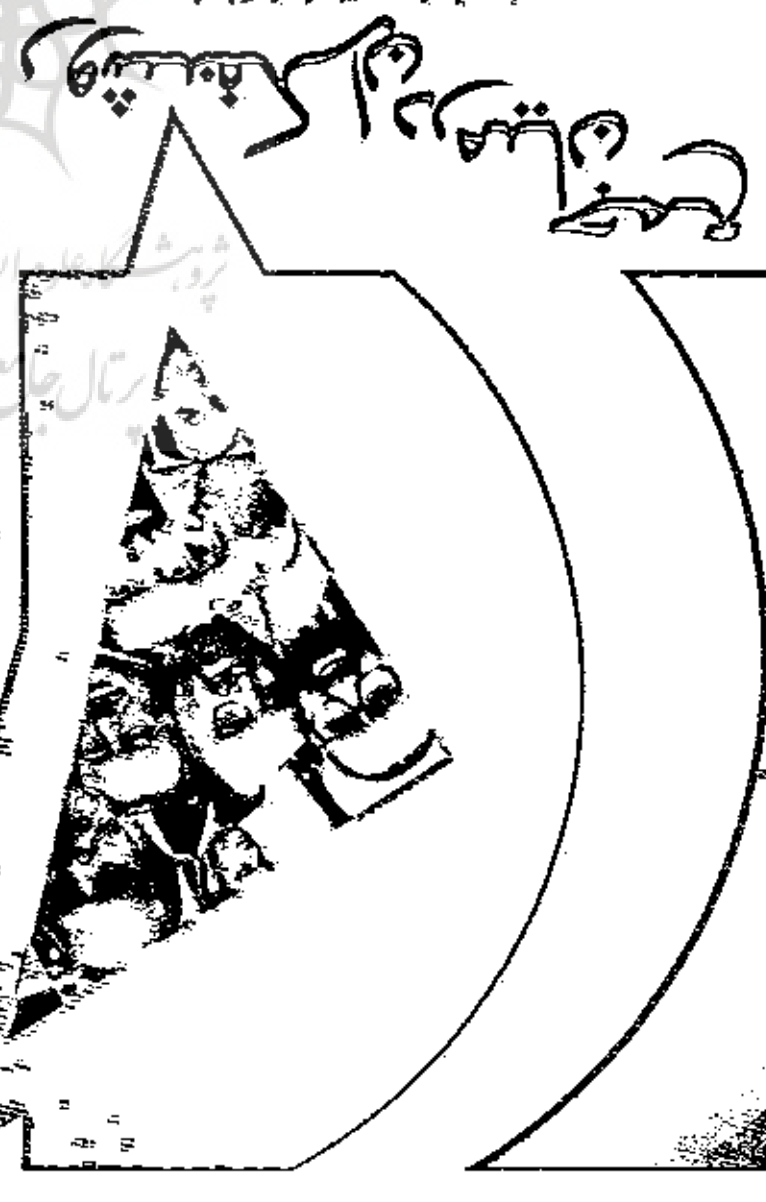
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والشريعة العادلة  
والسنة النبوية الجليلة  
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم